

نوشته : دیپلوم انجنیر سید یعقوب نوید 28.10.2014



{در این اواخر مقاله از طرف آقای حکمتیار در روزنامه ارمان ملی بنشر رسید که نقد بر کتاب بسط تجربه نبوی سروش نوشته بوند} .

تحلیل بر نقد حکمتیار بر کتاب بسط تجربه نبوی:

در حوزه روشنفکری جامعه ما مدت هاست که اهنجارهای روشنفکری دینی برای خود جای پاه باز نموده و، در حال شکل گیری وهستی یابیست ، دوکتور سروش به عنوان یکی از نظریه پردازن گفتمان روشنفکری دینی در این وادی مقام وجایگا والا یی دارد . دوستان همه میدانیم ، فکر و اندیشه نو ، کنش های جدید و واکنشهای متناسب به خود را در اذعان دیگران ایجاد میکند ، مرحوم شریعتی در یکی از سخنرانی های اش از نیما مثال میداد که گویا زمانیکه نیما سبک جدید را اراهه داد، هر کس که حرف از شعر و ادبیات میگفت سخن اش را با کوبیدن ، رد و بد گفتن به نیما آغاز میکرد و زمانیکه نیما و سبک نیمایی در شعرو ادبیات فارسی جا افتید برعکس هر کس که ادعا چیزفهمی از جهان ادبیات داشت سخن اش را با توصیف و تمجید از نیما آغاز میکرد ، امروز در جامعه سنتی افغانستان هم هر کس که میخواهد برای خود تثبیت تدین و مسلمانی کند، میرود دنبال نقد، توهین و تکفیر دکتور سروش ، چه بسیاراند آنانیکه رویکردهای سروش با خود نمایی نقد میکنند اما خود کلاً از درک و فهم اندیشه های داکتر سروش بیخبراند، اینها در حقیقت طبل رسوایی وبی دانشی خود شان را بصدا در میاورند چون پُرنرنگی احساسات و کمرنگی نقد روشمند در نوشته شان کاملاً وضاحت دارد ، من نقد به مفهوم برخورد منطقی و کارشناسانه با متن را تائید میکنم ، نقد باید نقطه ضعفها و قوتها متن را با روش تحلیل محتوا بازشناسی و آسیب شناسی کند، نه اینکه آنچه را خلاف برداشت های خودمان یافتیم به باد نقد، انتقاد و تکفیر گیریم اکثر آنها که در عرصه معرفت و دانش مرزهای با خطوط قرمز تعین میکنند، اشتباه بزرگ را مرتکب میشوند چون در این عرصه حد و مرز وجود ندارد، افق دید سروش بیان معنای چگونگی،، فهماست،، نه چگونه،، فهمیدنها،، که بین این دود تفاوت بسیار وجود دارد، چون چگونه فهمیدن

مظروف ظروف، زمان، مکان و شرایط اجتماعیست اما بیان چگونگی،، فهما،،
فارغ از ظروف زمان، مکان و شرایط اجتماعیست.

می زدم ناله و فریاد کس از من نشنود یا که من هیچکسم هیچکسم درنگشود رندی از غرفه برون کرد سر ورخ بنمود بی محل آمدنت بر درمابهر چه بود کاندرین وقت کسی بری کسی درنگشود که تودیر آیی و اندرصف پیش آیی زود شاهد شمع و گبر و نصاری و یهود خاک پای همه شو تا که بیابی مقصود	دوش رفتم به خرابات مرا راه نبود یا نبذ هیچ کس از باده فروشان بیدار پاس از شب بگذشت بیشترک یا کمترک گفت خیراست دراین وقت کی را میخواهی گفتمش در بگشا گفت برو هرزه مگو این نه مسجد است که بهر لحظه درش بگشایی اینجا خرابات مغان است درو رندان اند گر تو خواهی که دم از صحبت ایشان بزنی (نظامی)
---	--

بالین مقدمه بر میگرددیم برنگرش تحلیلی بر نقد که آقای حکمتیار بر کتاب بسط تجربه
نبوی نوشته :

قبل از اینکه وارد اصل موضوع شویم باید خدمت دوستان و کسانی که در این عرصه قلم
میزنند عرض کنم که رویکرد داکتر سروش يك حرف و یا جمله و یا حتی یک کتاب
نیست که پی اثبات و یا ابطال آن دلیل بیاوریم، درکل گذاره های راکه سروش
و جمع کثیر از دانشمندان نواندیش مطرح میکنند، عناوین اند که متن آنرا سیر زمان
، تحولات و استحاله فکری بشر متفکر مینویسد، سروش يك پیام نسل یست که در این
عصر برای درك بیشتر و فهم بالاتر در تکاپوست، درد سروش درك ناهمگونیا و تورم
معرفت های زمانی یست که ذاتیات و جوهر دین را در هیات و سیستم های فکری و سنت
های اجتماعی گذشته محصور نگهداشته و صرف تکیه بسیما تاریخی آن دارند،
امروز ما در بازشناسی مفاهیم ناب اسلامی با مجموعه و انبار از روایات و نقلیات
مواجه هستیم که در انتخاب و بازشناسی های صحیح و ناصحیح، ضعیف و یا قوی
روایات و حتی احادیث اختلافات زیاد وجود دارد، که نفس این اختلافات متاسفانه
تعدد و چندگانگی جهان مسلمین را سبب شده که بیرون شدن از آنها بدین سادگی ممکن
نیست، باوجود که مسلمانان بدون استثناء همه متن محور اند یعنی همه باورمند اند که
کلام خدا در سیمای کتاب متن فرا تاریخی و فرا زمانی برای رهنمایی بشریت است،
اما درك این کتاب و فهم آن کاریست بشری، زمانی و تاریخی، یعنی شرایط
اجتماعی، تاریخی و محیطی برای هر انسان پیش فهم های میدهد که این پیشفهم ها
در تفسیر مفسران و دیدگاه های شان کاملاً واضحات دارد، نقد آقای حکمتیار هم از
این روند کلی استثنا بوده نمیتواند و نیست چون نقد ایشان قبل از اینکه مایه های
تخصصی و کارشناسانه داشته باشد یک نقد درون مذهبی و بر شیوه کلاسیک است، و
بر محور رد ظواهر مدعا داکتر سروش میچرخ ایشان از آیات قران برای رد نظریات
سروش استفاده کرده اما بی خبر از اینکه سروش تمام عمر با قران محشور بوده و تمام
این آیه ها را صدها بار مرور نموده، خیلی ساده لواحانه است که ما آیت را
تفسیر کنیم بعد با تفسیر خود بجنگ داده های سروش برویم، این شیوه، تکرار بحث

های تاریخی متشرعین و عرفاست ، در حالیکه رویکرد سروش فرامذهبی و بر مبنای اصل معرفت شناسی فلسفه علم است ، اگر میخواهید داکتر سروش را نقد کنید باید بروید دنبال نقد فلسفه علم!! ، بروید دنبال نقد هرمنیوتیک!! ، بروید اساس شیوه معرفتی سروش را نقد و رد کنید!! .

آقای حکمتیار شما مینوسید، اما فیصله صحابه و شاگردان مدرسه نبوت را در مورد امامان شان صحه می گذارم و آن را بهترین و عادلانه ترین قضاوت می خوانم. از این رو ابوبکر را افضل امت، عمر، عثمان و علی (رضی الله عنهم) را پس از او شایسته ترین ائمه می خوانم. در آموزه های قرآن هیچ محلی را برای امامت موروثی سراغ ندارم. اگر من در زمان انتخاب علی رضی الله عنه به عنوان امیر المؤمنین؛ حضور می داشتم به علی رضی الله عنه رأی می دادم و او را (پس از شهادت عثمان رضی الله عنه) سزاوار تر از هر کسی دیگر برای رهبری مسلمانان می خواندم و به دستش بیعت می کردم، اما با تصمیمش مبنی بر انتقال دارالخلافه از مدینه به کوفه هرگز توافق نمی کردم و پی آمدهای آن را به صلاح امت نمی خواندم! شما تصور میکنید که حقیقت تاریخی را درک نموده اید که دیگران کمتر متوجه آن شده اند، اما فکر نکردید که تاریخ علمی گزینشی است ، حقایق عربان در تاریخ وجود ندارد ، هرکس بادیدگاه و افق معین وارد تاریخ میشود و اهداف دیگهای خودش را در تاریخ جستجو میکند ، آقای حکمتیار عینک دید و پیش فهم های شما به شما اجازه نمیدهد که اشتباه در عمل کرد ابوبکر و عمر ببیند، و همینطور است عینک دید و پیشفهم های تاریخی یک شیعه هرگز نمیتواند اشتباه را بر یک امام معصوم وارد سازد!! پس حرف کی حقیقت است؟! شیعه و سنی هر کدام ادعا خود را عین حقیقت میدانند ، و بیش از 1400 سال در همین قفسه های دید تاریخی باقی مانده اند، آقای حکمتیار شما هم از درون قفسی صحبت میکنید که دیواره های آن از بافت های آهنین ، فقی ، تاریخی ، محیطی درست شده! اما درونمایه رویکرد داکتر سروش قفس شکنیست!! بیان سروش چگونه فهمیدن و فهم کردن است، اما بیان شما ماندن در متن ها و تفسیر هاست! شما همه چیز را فهمیده شده و ثابت فکر میکند!!! اما سروش فهمیده شده ها را به باد نقدوباز نگری گرفته . چه جالب و خنده دار است کسی چند صفحه از یک کتاب را بخواند و بعد نقد بر تمام کتاب و اندیشه ها و آرائ نویسنده بنویسد!! ، خوانندگان عزیز تمسخر را بر لبان شما هم احساس میکنم ، آقای حکمتیار در مورد عنوان این کتاب چنین مینویسند: شما عنوان بسط تجربه نبوی را برای این کتاب انتخاب کرده اید، این نام يك اختراع و انتخاب مناسب نیست، نبوت را نمی توان تجربه خواند! آقای حکمتیار حرفهای شما مانند بحث های تاریخی و تکراری اشاعره و معتزله است . . . که میگفتند مالین گونه حق داریم اینگونه حق نداریم بگویم! این شرک است! است این ارتداد . . . است!! شما بر نام کتاب اعتراض دارید در حالیکه نمیدانید تعریف خود آقای سروش از تجربه نبوی چیست؟ چون شما ناخوانده نقد کردید!! و بعد دنبال همان تفسیر های کلاسیک و تکراری علمای دوران جوانی تان رفته اید و دیگر هیچ چیز جدید در لابه لای نوشته تان دیده نمیشود، معلوماتدار جنگ و جهاد و راکت باری فرصت نمیدهد آدم متواتر مطالعه داشته باشد و بر مفاهیم و شرایط جدید مکث کند . اینکه میگوید که نبوت يك تجربه انسانی نیست؛ بلکه مأموریت خلاف انتظار نبی است نه چیزی دیگر!

اما سروش در امتداد گفته اش در صفحه 4 جلد پنجم مینویسد: تفاوت پیامبر با دیگر ارباب تجربه در اینست که آنان در حیطه و حصار تجربه شخصی باقی نمیمانند و با آن دل

خوش نمیدارند ، و عمر خود را در نوق ها و موجید درونی سپری نمیکنند، بلکه بر اثر حلول و حصول این تجربه ، ماموریت جدیدی احساس میکنند و انسان تازه میشوند و این انسان تازه ، آدم تازه بنا میکند ، بقول اقبالؒ :-
چونکه در جان رفت جان دیگر شود << جان چو دیگر شد جهان دیگر شود .

کسانیکه با اندیشه های سروش آشنایی دارند میدانند که هدف سروش از تجربه نبوی بدین معناست که فقط پیامبر تجربه گرفتن وحی را دارد و هیچ کسی دیگر این تجربه را تکرار نکرده و چپستی آنرا نمیداند! ، و نه کلیمات برای بیان چپستی آن نزد ما وجود دارد! جز اینکه بگویم این یک تجربه نبوی بوده که فقط برای پیامبران اتفاق افتیده ! .
آقای حکمتیار در قسمت دیگر چنین مینویسند (متأسفانه عده ای (سرود) و (وجد) و (مستی) و (پادکوبی) را از مظاهر عرفان اسلامی می خوانند، در حالیکه قرآن دعاء با صدای بلند را بی ادبی می خواند و دعای بدون (تضرع) را (اعتداء) می شمارد!!) اما سروش در همان کتاب صفحه ۲۴۷ آنجای را که شما مطالعه نکرده اند مینویسد:
مر مساله ولایت ، محوری ترین مساله عرفان نظری هم است عرفان نظریه ء ظهور تجلی خداوند در این جهان است عرفان را به معنای سلوك اخلاقی نگیرید ، البته عارفان مردان نيك و پارسایی هستند و از رذائل پیراسته اند . اما عرفان بیان آراء و ارزش های اخلاقی نیست ، بلکه توضیح جهان در پر توأ سماء و صفات خداوند است و همین جاست که معنای ولی و ولایت وارد نظریه های عرفانی میشود ، خداوند اسم ها و اوصافی دارد و با این اسماء و صفات خود در جهان تجلی کرده است این جهان تجلی خداوند است و به قول حافظ :
این همه عکس می و نقش نگارین که نمود يك فروغ رخ سافی است که در جام افتاد

و تجلی غیر از معلول است ، فیلسوفان تمام همتشان در فلسفه مصروف این میشود که توضیح دهند که این جهان معلول خداوند است ، یعنی خداوند را به منزله علت یا علت العلل معرفی می کنند و جهان را معلول او و از روی این معلول وجود خداوند یا علت العلل را اثبات میکنند سعی شان مأجور و مشکور باد ! کار نیکویی میکنند و چشم ما را به ابعاد وحیثیات خاصی از این عالم باز مینمایند ، ولی عارفان به این مقدار راضی نیستند و نسبت خداوند جهان را صرفاً نسبت علی و معلولی فلسفی نمی بینند بلکه پا را از این مرحله فراتر می نهند نسبت این جهان را با خداوند نسبت مظهر و ظاهر میدانند گویی این جهان پنجره ای است که خداوند خود را از آن مینمایاند و ظاهر در مظهر حضور دارد و از آن بالاتر این جهان به مظهر خداوند که عین ظهور خداوند است ، خداوند که خود را از پنجره نشان میدهد لاجرم در پنجره هست بلکه همان پنجره هم ظهور اوست لذا از پنجره ظهور نمیکند بلکه به صورت پنجره ظهور میکند به قول آن شاعر :
تورا زدوست بگویم حکایتی بی پوست همه از اوست و گرنیک بنگری همه اوستؒ

آقای حکمتیار !

حقیقت اینست که ما دین تفسیر ناشده نداریم ، اسلام چیزی نیست مگر تفسیر دینی که در طول تاریخ شکل گرفته ، نه این اینکه درونمایه و گهر دین جدا از صدفهای فهمی

وزمانی ما وجود داشته باشد ، اسلامی سنی ، شیعی، عرفانی،فقہی و... همه صدف های
اند که گوهر ناب دین را میخواهند نمایان کنند و برای ما باب دیگر وجود ندارد مگر
قبول و تحمل این ظواهر... اما ماندن در این ظواهر اشتباه است تفاوت فروش بادیگران
در همین نقطه است! و نتیجه این میشود که در معرفت دینی مانند معرفت علمی ، قول هیچ
کسی حجت تعبدی برای کس دیگر نیست! چون حرف هیچ کسی حرف آخر نیست! ،
و نخواهد بود! اما جهالت ما اینست که خود و دیگران خود را عین حقیقت تصور میکنم.
آقای حکمتیار که عمری را در جبهه زندگی کرده اند ، و از مسایل فکری و دانش
جدید علوم انسانی دور مانده اند، نه کدام تخصص علمی و نه تخصص دینی دارند نباید
از ایشان انتظار بالا داشت ، که بغیر از شیوه های تکراری و تکفیری ، و دید بسته
ایدئولوژیکی و فقهی بالاتر در عرصه دانش جدید و علوم بشری چیز جدید ارائه دهند، اما
بالنهم شوق مندانۀ نقد نوشتند و به گفته خودش چند صفحه کتاب بسط تجربه نبوی را
مطالعه کردند اما چون خوش شان نیامد حکم و مهر گمراه کننده گی را به بر کتاب و
نویسنده کتاب کوبیدن و اینکه در عرصه دانش و بدون اینکه جایگاهی علمی خود و
دیگران را تشخیص داده باشند حکم تکفیر صادر کردند؟!!! ، من حرفم را با تکرار
دوبیت شعری نظامی گنجوی خاتمه میدهم.

اینجا خرابات مغان است درو رندان اند	شاهد شمع و گبر و نصاری و یهود
گر تو خواهی که دم از صحبت ایشان بزنی	خاک پای همه شو تا که بیابی مقصود